

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۳

آیه ۱۸-۲۰

آیه و ترجمه

۱۸ قد يعلم الله المعوقين منكم و القائلين لاخوانهم هلم الينا و لا ياءتون الباءس الا قليلا

۱۹ اءشحة عليكم فاذا جاء الخوف راءيتهم ينظرون اليك تدوراءعينهم كالذى يغشى عليه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم باءلسنة حداد اءشحة على الخير اءولئك لم يؤمنوا فاءحبط الله اءعمالهم و كان ذلك على الله يسيرا  
۲۰ يحسبون الاحزاب لم يذهبوا و ان ياءت الاحزاب يودوا لو اءنهم بادون فى الاعراب يسلون عن اءنبائكم و لو كانوا فيكم ما قاتلوا الا قليلا

ترجمه :

۱۸ - خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند به سوى ما بيايد (و خود را از معرکه بيرون كشيد) به خوبي مى شناسد

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۴

آنها (مردمی ضعیفند و) جز به مقدار کمی کارزار نمی کنند.  
۱۹ - آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می کنی آنچنان به تو نگاه می کنند و چشمه هایشان در حدقه می چرخد که گوئی می خواهند قالب تهی کنند! اما هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند، آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.

۲۰ - آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر برگردند اینها دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما جويا گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند.

### گروه باز دارندگان

سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند اشاره کرده می گوید: «خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می داند» (قد يعلم الله المعوقین منکم).

«و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند به سوی ما بیائید و دست از این پیکار خطرناک بردارید!» (و القائلین لاخوانهم هلم الینا). «همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی - آنهم از روی اکراه و یا ریا - به سراغ جنگ نمی روند» (و لا یاتون الباس الاقلیلا). «معوقین» از ماده «عوق» (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و «باس» در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن «جنگ» است.

آیه فوق احتمالاً اشاره به دو دسته می کند: دستهای از منافقین، که در

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۵

لابلای صفوف مسلمانان بودند (و تعبیر «منکم» گواه بر این است) و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند، اینها همان «معوقین» بودند.

گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود، وهنگامی که با سربازان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخورد می کردند می گفتند به سراغ ما بیائید و خود را از این معرکه بیرون بکشید (اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است).

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می دارند، وهنگامی که به کنار می روند دیگران را به سوی خود دعوت می کنند.

در روایتی می خوانیم یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از میدان احزاب به درون شهر برای حاجتی آمده بود، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده، گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و

پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه‌ها مشغول پیکار است؟! در جوابش گفت ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش! به خدائی که محمد به او قسم یاد می‌کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت! و این لشکر عظیمی که جمع شده‌اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت! برادرش گفت: دروغ می‌گوئی، به خدا سوگند می‌روم و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را از آنچه گفתי باخبر می‌سازم، خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق نازل شد. بنابراین این شان نزول واژه «اخوانهم» (برادرانشان) ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان، همانگونه که در آیه ۲۷ سوره اسراء تبذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است (ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۶

در آیه بعد می‌افزاید: «انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل‌اند» (اشحة علیکم). نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ، و در کمکهای بدنی برای حفر خندق، و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می‌ورزند، بخلی تواءم با حرص و حرصی روز افزون! بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هر گونه ایثارگری، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریباً جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می‌گوید: «هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می‌آید آنچنان جبان و ترسو هستند که می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمهایشان بی‌اختیار در حدقه به گردش آمده، همانند کسی که در حال جان دادن است»! (فاذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون اليك تدور اعينهم كالذي يغشى عليه من الموت). آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی ازدست می‌دهند، گوئی می‌خواهند قبض روحشان کنند. سپس می‌افزاید: «اما همینها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می‌آیند آنچنان پر توقعند که گوئی فاتح اصلی جنگ آنها

هستند، و همچون طلبکاران فریاد می‌کشند و با الفاظی درشت و خشن، سهم خود را از غنیمت، مطالبه می‌کنند، و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریصند!! (فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد اشحة علی الخیر). «سلقوكم» از ماده «سلق» (بر وزن خلق) در اصل به معنی گشودن

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۳۷

چیزی با خشم و عصبانیت است، خواه گشودن دست باشد یا زبان، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می‌کشند و چیزی را می‌طلبند به کار می‌رود. السنة حداد، به معنی زبانهای تیز و تند است، و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می‌باشد.

در پایان آیه به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می‌باشد اشاره کرده می‌فرماید: «آنها هرگز ایمان نیاورده‌اند» (اولئك لم يؤمنوا).

«و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده» چرا که اعمالشان هرگز تواءم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است (فاحبط الله اعمالهم).

«و این کار برای خدا سهل و آسان است» (و كان ذلک علی الله یسیرا). در یک جمع بندی چنین نتیجه می‌گیریم که معوقین (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف:

- ۱ - هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم.
- ۲ - آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتیها را نمی‌کردند.
- ۳ - در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس، خود را بکلی می‌باختند.
- ۴ - به هنگام پیروزی، خود را وارث همه افتخارات می‌پنداشتند!
- ۵ - آنها افراد بی‌ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی‌ارزش بود. و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان، و در هر جامعه و گروه. چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می‌توان همفکران آنها را شناخت، و چقدر در عصر و زمان خود نمونه‌های بسیاری از آنها را با چشم می‌بینیم!

آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می گوید: «آنها به قدری وحشت زده شده اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته اند!» (یحسبون الاحزاب لم یذهبوا).

کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده، گوئی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه ها را به آنها حواله می کنند!

این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته اند!

سپس اضافه می کند: «اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند» (و ان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب). «آری بروند و در آنجا بمانند و مرتبا از اخبار شما جویا باشند» (یسئلون عن انبائکم).

لحظه به لحظه از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند، و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جویای حال و وضع شما بودیم!

و در آخرین جمله می افزاید: «به فرض که آنها فرار هم نمی کردند و در میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند» (و لو کانوا فیکم ما قاتلوا الا قلیلا). نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال، که افرادی

بی ارزش و بی خاصیتند و نبودنشان از بودنشان بهتر! همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست. از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریا کاری است، چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت، و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند.

---

آیه ۲۱-۲۵

آیه و ترجمه

۲۱ لقد کان لکم فی رسول الله اءسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا  
۲۲ و لما را المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله ورسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما  
۲۳ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبديلا  
۲۴ لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ان شاءء و یتوب علیهم ان الله کان عفورا رحیما  
۲۵ و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا و کفی الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا

ترجمه :

۲۱ - برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.  
۲۲ - هنگامی که مؤمنان، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود.  
۲۳ - در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهده و پیمان خود نداده اند.  
۲۴ - هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.  
۲۵ - خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند، و خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ

بی نیاز ساخت، (و پیروزی را نصیبشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است!  
**تفسیر:**

### نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

تاکنون از گروه‌های مختلف و برنامه‌های آنها در غزوه احزاب سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان، منافقین، سران کفر و نفاق، و بازدارندگان از جهاد.

قرآن مجید در پایان این سخن از «مؤمنان راستین»، و روحیه عالی و پیاپردی و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در این جهاد بزرگ، سخن می‌گوید.

و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: «برای شما در زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و عملکرد

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۲

او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند» (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا).

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبائی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث، وزانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات، هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد.

این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سختترین طوفانها، می‌شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد، او هم‌ناخدا است هم‌لنگر مطمئن این کشتی، هم چراغ هدایت است، و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان.

همراه دیگر مؤمنان، کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند، و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید، مرتباً آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به

آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد.  
از توطئه منافقان بر حذر میدارد و هوشیاری لازم را به آنها می‌دهد.  
از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظهای  
غافل نمی‌ماند، و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در  
میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند.  
آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان در این میدان و در همه میدانهاست.  
«اسوة» (بر وزن عروه) در اصل به معنی آن حالتی است که انسان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۳

به هنگام پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان  
تاسی کردن و اقتدا نمودن است، بنابر این معنی مصدری دارد، نه معنی  
وصفی، و جمله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة مفهومش این است که  
برای شما در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاسی و پیروی خوبی  
است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر  
«صراط مستقیم» قرار گیرید.  
جالب اینکه: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که  
دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا  
را بسیار یاد می‌کنند.  
در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است، و ذکر خداوند تداوم  
بخش آن، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به  
قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر  
پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا  
نخواهد بود.  
این نکته نیز قابل توجه است که علی (علیه السلام) با آن شهامت و شجاعتش  
در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره  
خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آنحضرت نقل می‌فرماید کنا اذا احمر  
الباس اتقینا بر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فلم یکن احد منا اقرب الی  
العدو منه: «هر گاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول الله پناه  
می‌بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود».  
بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین



می‌گوید: «هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۴

بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده، و طلایه‌آن آشکار گشته، و خدا و رسولش راست گفته‌اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود (و لما راء المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدق الله ورسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما). این کدام وعده بود که خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده داده بود؟

بعضی گفته‌اند این اشاره به سخنی است که قبلا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می‌دهند و به سراغ شما می‌آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است.

مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلما به دنبال آن است، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود.

دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که آیا گمان می‌کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشته‌گان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتیهای شدید شدند و آنچنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجا است؟

خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوته‌های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند و بر ایمانشان افزود.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصا با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملا مناسب به نظر می‌رسد.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۵

آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تاسی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه پیشگامتر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند، می‌فرماید:

«در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بسته‌اند ایستاده‌اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز درانتظارند» (من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر).

«و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند» (و ما بدلوا تبديلا).  
به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف‌الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می‌افکند، و هر روز فکر شوم و تازه‌ای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستادند، و اثبات کردند عهده‌ای که با او بستند هرگز گسستنی نیست»!

واژه «نحب» (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده.  
در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟  
دانشمندان معروف اهل سنت، «حاکم ابو القاسم حسکانی» با سند از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: فیما نزلت «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه»، فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبديلا! «آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در باره ما نازل شده است، و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا (علیه السلام) شربت شهادت

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۶

نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییری نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام». بعضی دیگر گفته‌اند: جمله «من قضی نحبه» اشاره به شهیدان بدر واحد است، و جمله «و منهم من ینتظر» اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.  
از «انس بن مالک» نیز نقل شده که عمویش «انس بن نضر» در

روز جنگ بدر حاضر نبود، بعدا که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آنقدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت.

و از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله «منهم من قضی نحبه» اشاره به حمزه بن عبدالمطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نصر و یاران او است. در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند، و افرادی همچون «حمزه سید الشهداء» (علیه السلام) و «علی» (علیه السلام) در رأس این دو گروه قرار داشتند. لذا در تفسیر «صافی» چنین آمده است: ان اصحاب الحسین بکربلاکانوا کل من اراد الخروج ودع الحسین (علیه السلام) و قال: السلام علیک یابن

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۷

رسول الله! فیجیبه: و علیک السلام و نحن خلفک، و یقرء فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر): «یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا هر کدام که می خواستند به میدان بروند با امام (علیه السلام) وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام (علیه السلام) نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر.

از کتب مقاتل استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبد الله بن یقطر» به او رسید نیز تلاوت فرمود.

و از اینجا روشن می شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود، چه آنها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند.

آیه بعد نتیجه و هدف نهائی عملکردهای مؤمنان و منافقان را در یک

جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه نکنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است» (لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصَدَقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ إِنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).  
نه صدق و راستی و وفاداری مؤمنان مخلص بدون پاداش می‌ماند، و نه سستیها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۴۸

منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود باجمله «(او یتوب علیهم)» درهای توبه را به روی آنها می‌گشاید و خود را با اوصاف «غفور و رحیم» توصیف می‌کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.  
از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه‌ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده‌اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دل‌های آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد!  
آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می‌گوید و به این بحث خاتمه می‌دهد در عباراتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می‌گوید: «خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتایجی که در نظر داشتند نرسیدند» (و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا).  
«غیظ» به معنی «خشم» و گاه به معنی «غم» آمده است، و در اینجا آمیزه‌ای از هر دو می‌باشد، لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمینهای خود بازگشتند.  
منظور از «خیر» در اینجا، پیروزی در جنگ است، البته پیروزی لشکر کفر، هرگز خیر نبود، بلکه شر بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می‌گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این

میدان نائل نشدند.

بعضی نیز گفته‌اند منظور از خیر در اینجا «مال» است، چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه وصیت آیه ۱۸۰ سوره بقره (ان ترک خیرا الوصیة للوالدین)). چه اینکه یکی از انگیزه‌های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود، اصولاً در عصر جاهلیت، مهمترین انگیزه جنگ، همین انگیزه بود.

ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم خیر به مال در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می‌شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند.

در جمله بعد می‌افزاید: «خداوند در این میدان مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت» (و کفی الله المؤمنین القتال).

آنچنان عواملی فراهم کرد که بی‌آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده‌ای باشد و مؤمنان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان‌گرفت، زیرا از یکسو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت، و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامرئی خدا است بر قلب آنها افکند، و از سوی سوم ضربه‌ای که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن عمرو بن عبدود وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه‌های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود باز گشتند. و در آخرین جمله می‌فرماید: «خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است» (و کان الله قویاً عزیزاً).

ممکن است کسانی «قوی» باشند اما «عزیز» و شکست‌ناپذیر نباشند یعنی شخص

قوی‌تری بر آنان پیروز شود، ولی تنها «قوی شکست‌ناپذیر» در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی‌انتها است، هم او بود که در چنین میدان بسیار

سخت و خطرناکی آنچنان پیروزی نصیب مؤمنان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند!  
نکته‌ها:

### ۱- نکات مهمی از جنگ احزاب

الف - جنگ احزاب چنانکه از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلام جوان متحد شده بودند.

جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر، و آخرین قدرتنمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی «عمرو بن عبود» در برابر افسر رشید جهان اسلام «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» (علیه السلام) قرار گرفت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برز الایمان کله الی الشرک کله: «تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت».

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می‌کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود.

ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه‌های قدرت آنها در هم شکست

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۱

و لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: الان نغز و هم و لا یغزوننا: «اکنون دیگر ما با آنها می‌جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت».

ب - بعضی از مورخان نفرات سپاه کفر را بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند، مقریزی در الامتاع می‌گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد راءس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظه‌ران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر، و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر، و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند.

در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد، آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یکماه به طول انجامید.

و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنانکه گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

ج - مساءله حفر خندق چنانکه می دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۲

گرفت این مساله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه ای محسوب می شد و ایجاد آن در اطراف مدینه، هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی، در دست نیست، مورخان نوشته اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتما به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید.

بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

و اما از نظر طول بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر رامامور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن رابه دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده اند.

و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدائی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلمان حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که



لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود به گونه‌ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۲۵۳

#### د - میدان بزرگ آزمایش

جنگ احزاب، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند، و همچنین کسانی که گاه ادعای بی‌طرفی می‌کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می‌کردند. موضع گروه‌های سه‌گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملاً مشخص شد، و ارزشهای اسلامی کاملاً آشکار گشت. هر یک از این گروه‌های سه‌گانه در کوره داغ جنگ احزاب، سره و ناسره‌بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه بقدری تند بود که هیچکس نمی‌توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرائط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یکماه به ظهور و بروز پیوست! این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس، و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می‌باشد. و آنچه را به مردم می‌گوید قبل از هر کس خود عمل می‌کند.

#### ه - پیکار تاریخی علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله ع با قهرمان بزرگ لشگردشمن، عمرو بن عبدود است.

در تواریخ آمده است که لشگر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آنها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: «عمرو بن عبدود» و «عکرمه ابن ابی جهل» و «هبیره» و «نوفل» و «ضرار».



آنها در یکی از روزهای جنگ، برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم دربر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتادور بود با اسب خود، به جانب دیگر خندق پرش کردند، و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمرو بن عبدود از همه نام‌آورتر بود. او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد.

طنین فریاد «هل من مبارز» او در میدان احزاب پیچید، و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد جسورتر گشت، و عقائد مسلمین را به سخریه کشید و گفت: شما که میگوئید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟! و در اینجا اشعار معروفش را خواند.

و لقد بحت عن النداء

بجمعكم هل من مبارز!

و وقفت اذ جبن المشجع

موقف البطل المناجز!

ان السماحة و الشجاعة

فی الفتی خیر الغرائز!

«بسکه فریاد کشیدم - در میان جمعیت شما و مبارز طلبیدم صدایم گرفت! من هم اکنون در جایی ایستاده‌ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند!

آری بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است»! در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان داد یک نفر برخیزد و شرابین مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچکس جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) آماده این جنگ نشد.